

## كلمة «از» (AZ) الفارسية و مايعادلها في اللغة العربية\*

للدكتور علي رضا محمد رضايي\*\*

### خلاصة القول:

للحروف في اللغتين الفارسية و العربية دور رئيس في تغيير معاني الجمل و العبارات. و لكل منها معانٍ شتى يدل عليها السياق و التركيب و ارتباطها بكل فعل أو شبهه. فحرف «از» كحرف من «حروف الاضافة» يمثل دوراً رئيساً في ابراز المعاني العديدة التي نريد ان نحملها على الجمل و الالفاظ فهذه الموجزة تركز ضوء الانتباه على معاني «از» و استعمالها في الجمل الفارسية مع ذكر ما يعادلها في اللغة العربية.

الكلمات الرئيسية: اللغة الفارسية و العربية، حروف الاضافة، الحروف الجارة، معاني «از».

## مقدمة:

تلعب حروف الاضافة في الفارسية ما تلعبها الحروف الجارة في العربية من ابراز معنى او تغييره و ان لم يكن لها معنى مستقل خارج الجمل في اللغتين. بل نعرف معانيها عبر السياق و تراكيب الجمل. سميت هذه الحروف حروف اضافة لانها تضيف كلمة او عبارة الى جملة و تجعل الكلمة او العبارة متممة لذلك الفعل او شبهه (ناقل خانلري، پرويز، دستور زبان فارسي، ص ٧٦).

بما أن كل لغة تتطور بتطور الانسان و بيئته عبر الزمان فان اللغة الفارسية ليست بمعزل عن سواها من حيث خضوعها لناموس التطور. فنحن اذا سبرنا هذه اللغة و سلطنا ضوء انتباهنا على كل حرف من «حروف الاضافة» نلاحظ أنها تغيرت أيضاً معانيها عبرالعصور و الادوار الادبية المختلفة. فكلمة «از» كحرف من هذه الحروف لم تستثن من هذه القاعدة العامة. فنرى له ثلاثين معنى متطوراً متزايداً منذ ظهور «رودكي» طليعة الشعراء الفرس حتى الان. و لكننا في هذه الموجزة نظراً لضيق المجال اشرنا لبعض الامثلة منذ البداية الى عهد حافظ الشيرازي و كملتها في كتاب علي و شك النسر، ان شاء الله، بعنوان «الحروف الفارسية و ما يعادلها في العربية».

معانيها:

١- ابتداء الغاية

الزمانية:

- از چاشت تا به شام ترا نیست ایمنی.

(ناصر خسرو، ١٣٥٣ هـ، ص ٢٦١)

ليس لك الامان من الضحى الى المساء.

- این خواجه، ادام الله نعمته، از چهارده سالگی به خدمت این پادشاه پیوست.

(بیهقی، ١٣٢٤ ق، ص ١١٠)

هذا السيد - ادام الله نعمته - التزم بخدمة هذا السلطان منذ الرابعة و العشرين من عمره.

- از آنکه که یارم کس خویش

خواند دگر با کسم آشنایی نماند

(سعدی، ١٣٦٨ هـ ش، ص ١٠٤)

منذ اعتبرني الحبيب حبيباً اليه لم يكن لي عهد بعد بأخر.

- از کران تا به کران لشکر ظلمست.

(حافظ، ١٣٨١ ش، ص ٥١)

جنود الظلم من افق الى افق.

المكانية:

- و قاضی بو طاهر تبارنی نیشابور بود بدان وقت که امیر مسعود از «ری» قصد

نیشابور کرده بود.

(بیهقی، ابوالحسن، ١٣٢٤ ق، ص ٢١١)

كان القاضي ابو طاهر التبارني «بنيسابور» عندما انطلق الامير مسعود من «ري» إلى

(نيسابور).

- چو از مشرق او سوی خاور کشید و<sup>(۱)</sup> مشرق شب تیره سر بر کشید

(ابوالقاسم فردوسی، ۱۳۱۳ ق، ج ۱، ص ۵).

لما انطلق من المشرق الى المغرب تطلعت الليلة المظلمة من المشرق  
- صاحب دلی بمدرسه آمد و خانقاه

بشکست عهد صحبت اهل طریق را

(سعدی، ۱۳۶۸ هـ، ص ۸۰)

جاء صاحب سر من الدير الى المدرسة ناقضاً ميثاق اصحاب الطريق (السلوك

الى الله)

- از هر کرانه تیر دعا کرده ام رها

باشد کز آن میانه یکی کارگر شود

(حافظ، ۱۳۸۱ هـ، ص ۱۵۳)

رمیت من کل افق سهام الدعاء فعسى ان يصيب أحدها.

## ۲- الاحتواء و التضمن:

فحينئذ يأتي مع الفاظ مختلفة ك«سرشاراز، پُراز، حاوی از...» فيختلف ما يعادلها حسب الفعل الذي نختاره فاذا رافق «از» كلمة «سرشار» او «پُر» فيعادله «ب» و اذا رافق كلمة «حاوی» فيعادله «على...»

- همه مرز ایران پر از دشمن است. (فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۱۳ ق، ج ۱، ص ۲۹۲)

الحدود الايرانية كلها محاطة بالعدو.

### ٣- الاختصاص:

- ز من رنج جان و ز تو خواسته سپردن بمن گنج آراسته

(فردوسي، ابوالقاسم، ١٣١٣ ق، ج ١، ص ١٩٩)

لي محنة النفس و لك الطلب؛ اودعتُ كنزاً ثميناً.

- راه جستن ز تو هدايت از او جهد كردن ز تو، عنایت از او

(سنایی، ص ١١٤)

لك التماس الطريق و منه الهدى، لك الجهد و منه الاعتناء.

- اگر گناه از خداست، بنده را عذاب چراست؟! (انصاري، خواجه عبدالله، ص ٢٢٦)

ان كان لله الذنوب فلم العذاب للعبد!

- هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست... (حافظ، ١٣٨١، ص ٥٥)

ان المشاكل و من جسمنا غير المتناسق

- گفتن ز من از تو کار بستن بیکار نمی توان نشستن

(نظامی، ١٣١٣ ق، ص ٤٧)

لي البيان و لك العمل فلا يمكن العطل.

### ٤- الاستعانة و الوسيلة:

- ز آمده شادمان ببايد بود (رودكي، ١٣٨٠ هـ، ص ١٢)

فليفرح الانسان بما حدث.

- از علی مشکل نماند اندر کتاب حق مرا

علم بوبكر و عمر گو پیشم آر ای ناصبی

(ناصر خسرو، ١٣٥٣ هـ، ص ٤٦٥)

لم يبق لي بعليّ - عليه السلام - ما يشكل عليّ في القرآن. فات يا ناصبي علم

ابي بكر و عمر.

- با وی بگفتندی (یعنی غلامان) تا وی نکت آن روشن نبشتی و عرضه کردی از دست خویش و بی واسطه. (بیهقی، ابوالحسن، ۱۳۲۴، ص ۲۷۲)  
قالوا له (أی الغلمان) حتی کتب نکته واضحة ثم عرضها بیده دونه رسول.  
- آن یکی دیوانه در برفی نشست

همچو آتش برف میخورد از دو دست

(عطار، مصیبت نامه، ص ۲۵۱)

جلس احد المجانین علی الثلوج یشربها کالماء بیدیه.

- کنگره ویران کنید از منجنیق تا رود فرق از میان این فریق

(مولوی، دفتر ۱، ص ۳۶)

دمروا العتبه بالمناجق حتی ینسف الفرق بین الفرق.

- هر که نان از عمل خویش خورد منت از حاتم طائی نبرد

(سعدی، ۱۳۶۸ هـ، ص ۹۵)

من أكل الخبز بعمله وسعیه فلا یمتنّ بحاتم الطائی.

- از صبا هر دم مشام جان ما خوش می شود. (حافظ، ۱۳۸۱ هـ، ص ۳۱)

یطیب روحنا بالصبا کلّ آن.

و فی کلّ لحظة تتعطر مشام روحی بما تحمله الصبا من عبیر.

(الشورابی، ابراهیم، ۲۰۰۴ م، ص ۱۳۵).

## ۵- الاشارة الى المنبت أو المنشأ:

نظر چگونه بدوزم که بهر دین دوست

ز خاک من همه نرگس دمد بجای گیاه

(رودکی، ۱۳۸۰ هـ، ص ۵۴)

کیف انظر الی الحبيب و اراه عندما ینبت من تربتی نرجس دون عشب.

- سفیدرود از کوههای کردستان سرچشمه می گیرد.

(انوري و گيوي، ۱۳۷۷ هـ، ص ۲۵۹)

ينحدر (ينبع) «سفیدرود» **عن** جبال «کردستان».

- آب از هیدروژن و اکسیژن ترکیب شده است.

الماء مركب **عن** التیدروجن و الاكسیجين.

#### ٦- الاشارة الى المكني عنه:

- حديث قيامت كه گفت واعظ شهر

كنایتي است كه از روزگار هجران گفت

(حافظ، ۱۳۸۱ هـ، ص ۷۸)

ما الحديث عن احوال القيامة التي باح بها الواعظ لإكناية **عن** ايام الهجر و

الفراق.

#### ٧- الانتساب:

\* ز هوشنگ ماند این سده یادگار \* (فردوسي، ۱۳۱۳ ق، ج ۱، ص ۱۹)

بقي هذا القرن تذكراً **من** «هوشنگ»

فرخی از سیستان بود... (نظامي عروضي، ۲۳۴۱ ش، ص ۲۷)

كان فرخي سيستانياً.

- هر متاعی ز معدنی خیزد شکر از «مصر» و «سعدی» از «شیراز»

(سعدی، ۱۳۶۸ هـ، ص ۱۶۹)

كل متاع يظهر من معدن: السكر مصري و سعدي شيرازي

كما لاحظنا نتمكن، لنقل «از» عند الدلالة على الانتساب، ان نختار كلمة «مِنْ» او

«ل» او «ياء» النسبة او استخدام كلمة «ابناء» مضافة الى المنتسب به.

٨- بمعنى «الآثر» أو «العمل»:

- «زير باران» فيلمی از «ف. ج.»

«تحت المطر» فلم اخرجه «ف. ج.»

- «بوف كور» از «صادق هدايت»

«بومة عمياء» أثر من آثار «صادق هدايت»

(احمدي گيوي، ١٣٧٧ هـ)

في مثل هذه التعبيرات يمكن استخدام «اخرج»، «كتب»، أو «ل» لنقل كلمة «از» الى العربية.

٩- بمعنى «بر»:

و «بر» في اللغة الفارسية تكون لها استعمال مطرد في الاستعلاء ولكن يختلف ما يعادلها في العربية حسب الفعل الذي نختاره عند النقل:

- بخنديد رستم از اسفنديار (فردوسي، ١٣١٣ ق، ج ١، ص ٦٧٦)

ضحك «رستم» من «اسفنديار».

- پسران عم محمد بن طاهر از محمد حسد كردند و با يعقوب ليث يار

شدند. (گرديزي، ١٣٢٧ ق، ص ٥)

حسد ابناء عم محمد بن طاهر عليه و رافقوا «يعقوب ليث»

در خرقة از اين بيش منافق نتوان بود

بنیاد ازین شیوه رندانہ نهادیم

حافظ، ١٣٨١ هـ، ص ٢٥٦)

لن يكون في الخرقة من هو أشد مني نفاقاً. وضعت الاساس على هذا النوع من

الرنديّة (العريدة). (الشورابي، ابراهيم، ٢٠٠٤ م، ص ٦٤٩)



- بلبل همی بخواند در شاخسار بيد

«سار» از درخت سرو مر او را شد مجيب

(رودكي، ۱۳۸۰ هـ، ص ۶)

مازال البلبل يغرد على اغصان الصفصاف فاجابه «القبري» على «السرو».

۱۰- بمعنی «به»:

و «به» تستعمل في الفارسية لجميع المعاني التي تستعمل «ب» الجارة في العربية هر گنج سعادت كه خدا داد به حافظ

از يمن دعای شب و ورد سحرى بود

(حافظ، ۱۳۸۱ هـ، ص ۱۷۲)

كنوز السعادة التي وهبها الله له «حافظ» حصلت جميعها بادعية الليالي و اوراد الاسحار.

۱۱- بمعنی «درباره»:

فيعادلها «عن»:

پس ديگر روز اين حديث فاش شد و همه مردم شهر، غريب و شهرى از اين

گفتند. (بيهقي، ۱۳۲۴ ق، ص ۳۸۸)

فشى السر بعد يوم والناس بدواً و حضراً تحدثوا عنه.

همی گفت چندی ز آرام او (فردوسي، ۱۳۱۳ ق، ج ۷، ص ۲۲۳۲)

مازال تحدّث عن هدوئه.

- فتنه و آشوب و خون ریزی مجو بیش از اين از شمس تبريزي مگو

(مولوي، ۱۳۷۴ هـ، دفتر ۱، ص ۱۰)

لا تلتمس الفوضى و البلوى و الاراقة و لانتحدث اكثر من هذا عن «شمس

التبريزي».

– از روان بخشى عيسى نزنم دم هرگز... (حافظ، ۱۳۸۱ هـ، ص ۴۹)  
 لا اتحدث عن قدرة عيسى على الاحياء ابدأ.  
 لن امتدح بعد اليوم عيسى و قدرته على احياء الموتى. (الشورابى: ۲۰۰۴ م، ص ۱۶۵).

### ۱۲- بمعنى «من جانب»، «من قبل...»:

- چون بنشست (رسول) از اميرالمؤمنين سلام كرد (بر مسعود غزنوى) و دعای  
 نيكو پيوست. (بيهقي، تاريخ بيهق، ص ۴۷).  
 لمّا جلس الرسول، سلم من امير المؤمنين (على مسعود الغزنوي) و دعا له خيراً.  
 - عباس از جمله آن ده مرد بودند که ضمان طعام اهل بدر کرده بودند از  
 كافران. (ابوالفتح رازی، ۱۳۲۳ ق، ج ۵، ص ۴۴۲).

كان عباس من هولاء الرجال العشرة الذين تكفلوا من الكفار اطعام اهل بدر.  
 - گرچه یارن فارغند از یاد من از من ایشان ار هزاران یاد باد  
 (حافظ، ۱۳۸۱ هـ، ص ۷۱)

و لو كان الرفاق غافلين عن ذكري و لكن لهم مني الف ذكرى!

### ۱۳- بیان الجنس:

– ز ياقوت سرخ است چرخ كبود

نه از باد و آب و نه از گرد و دود

(فردوسی، شاهنامه، ج ۱، ص ۵)

السماء الازرق من الياقوت الاحمر لا من الريح و الماء و لا من الغبار و الدخان.  
 من ازهرى بر سبيل انتجاع بدان حضرت پيوستم و نداشتم از برگ و تجمل  
 هيچ. (نظامي عروضي، ص ۳۵).

انا الازهرى لازمته انتجاعاً و لم اتمتع بشيء من العدة و الزينة.

تو همان دیدی که ابلیس لعین گفتم من از آتشم آدم ز طین

(مولوی، ۱۳۷۴ هـ دفتر ۳، ص ۴۹۴)

ما رأیت الا ما قاله ابلیس اللعین: إنني من النار و الآدم من الطین.

سخن دراز کشیدم به اعتماد قبول

که رحمت تو ببخشد هزار از این عصیان

(سعدي، ۱۳۶۸ هـ، ص ۵۷)

أطلت الكلام واثقاً بالقبول؛ لان رحمتك تعفو الفأ من هذه المعاصي.

- روی خوبت آیتی از حسن بر ما کشف کرد. (حافظ، ۱۳۸۱ هـ، ص)

کشف علینا وجهك آية من الجمال و الروعة.

#### ۱۴- بیان المطابقة و التوافق:

- امیر مسعود - رضی الله عنه - بدین خبر سخت دل مشغول شد... و نامه نوشتند

از فرمان او به برادرش به تهنیت و تعزیت. (بیہقی، ۱۳۲۴ ق، ص ۱۷)

انشغل بال الامیر مسعود - رضی الله عنه - بهذا الخبر و کتبت علی أمره رسالة الی

اخیه تهنئة و تعزية.

- اکنون نامه بر خوان و کار از نامه کن (الارجانی، ج ۱، ص ۱۹۳).

اقرأ الان الرسالة و اعمل طبقاً لها.

#### ۱۵- بیان المقدار:

- و خواجه خلعت پوشید و... کمری از هزار مثقال پیروزه‌ها در نشانده. (بیہقی،

۱۳۲۴ ق، ص ۵۵)

لبس السيد خلعة و... حزاماً مرصعاً فیروزجیاً من الف مثقال.

- این بگفت و بدره زر از میان برگشاد از دوست دینار. (الارجانی، ۱۳۵۳ ق، ج ۱، ص

قال هذا و حلّ كيساً منتطقاً فيه مئتا دينار.

- آب جيحون را اگر نتوان کشيد

هم ز قدر تشنگی نتوان چشيد؟

(مولوي، ۱۳۷۴ هـ دفتر ۶، ص ۱۰۵۷)

اذالم يمكن امتصاص ماء جيحون كله أفلا يمكن تذوقه **على** قدر الظماً.

#### ۱۶- التبويض:

- من از پاک فرزند آزادگانم. (ناصرخسرو، ۱۳۵۳ ق، ص ۲۸۹)

أنا **من** ابناء الاحرار الصلحاء.

پس مسلمانان **از** میان صفا و مروه سعی نمی کردند که گمان چنان برده بودند که

- **از** سنت جاهلیت است و نوعی شرک می شناختند. (ابوالفتح رازی، ۱۳۲۲ ق، ج ۱، ص

۳۹۱)

لم يكن المسلمون يسعون بين صفا و مروة لأنهم زعموا أن السعی **من** السنن

الجاهلية و **من** الشرك.

یکی **از** حکما شنیدم که می گفت. (سعدی، ۱۳۶۸ هـ ص ۱۱۸)

سمعت احد الحكماء يقول:...

#### ۱۷ - يدخل على المفعول و لا يترجم في العربية:

وز گذشته نکرد باید یاد (رودکی، ۱۳۸۰ هـ ص ۱۲)

لا يذكر الماضي. (ليس علينا أن نذكر الماضي)

- دهقان فصیح پارسی زاد **از** حال عرب چنین کند یاد

الدهقان الفصیح اللسان الفارسی المنبت يذكر حال العرب هكذا.

(نظامی، ۱۳۱۳ ق، ص ۱۴۹)

- محمود... گفت: یا بوریحان! از این حال باری ندانسته بودی؟ گفت: ای خداوند دانسته بودم. (نظامی عروضی، ۲۳۴۱ ش، ص ۹۲)  
قال... محمود: یا ابي ريحان! ماكنت عرفت هذا الحال؟ قال: بلى، كنت عرفت يا سيدي!

- از ایران و ایرج در آرم دمار. (فردوسی، ۱۳۱۳ ق، ج ۱، ص ۸۱)  
أخرب إيران و أدمرها مهلكاً ايرج.  
- از خدا جوئيم توفيق ادب بی ادب محروم شد از لطف رب  
(مولوي، ۱۳۷۴ هـ)

نسأل الله توفيق التأدب؛ من لم يتأدب فقد حرم محبة الرب.

#### ۱۸- التعليل:

- به حق نالم ز هجر دوست زارا  
سحرگاهان چو برگلبن هزارا  
(رودکي، ۱۳۸۰ هـ، ص ۳)  
اضحّ لهجران الحبيب عند السحر كالبلابل على الجلنار.  
- من اینجا دیر ماندم خوار گشتم  
عزیز از ماندن دائم شود خوار  
بقیت هنا طویلاً فاصبحت ذليلاً يصبح العزيز ذليلاً من الوقوف الدائم.  
شیدا از آن شدم که نگارم چو ماه نو  
ابرو نمود و جلوه گری کرد و رو بیست  
(حافظ، ۱۳۸۱ هـ، ص ۳۶)  
اصبحت ولها؛ لان حبيبي أطلّ كالهلال و بدا مزهواً ثم سرعان ما اختفى.

۱۹- التعویض:

بدو گفت شاپور: کای نیکبخت

من این خانه بگزیدم از تاج و تخت

(فردوسی، ۱۳۱۳ ق، ج ۷، ص ۲۰۴۶)

قال له سابور: يا حسن الحظ! انني اخترت هذا البيت من التاج وسرير الملك.

گر ز آسمان بخاک تو خرسند گشته‌ای

همچون تو شوربخت بعالم دگر کجاست

(ناصر خسرو، ۱۳۵۳ ه، ص ۸۱)

ان رضيت بالتراب من السماء فاني يكون احد سييء الحظ مثلك!؟

۲۰- التفضيل:

پسندیده تر کس ز فرزند نیست (فردوسی، ۱۳۱۳ ه، ج ۱، ص ۶۶)

لا يوجد احد احسن من الاولاد.

نصیحت گوش کن جانا، که از جان دوست تر دارند

جوانان سعادت مند پسند پیر برنا را

(حافظ، ۱۳۸۱ ه، ص ۱۷)

فيا روعي! استمع الى النصيح، والشبان السعداء يحبون نصيحة الشيخ العالم اكثر

من انفسهم.

۲۱- للظرفية:

المكانية:

- هر که مرد است از جهان دل با «علی» دارد مگر

تو که با مردان نباشی در شمار ای ناصبی!

(ناصر خسرو، ١٣٥٣ ق، ص ٤٦٥)

من كان على صفات الرجولة في العالم يكون قلبه مع علي (عليه السلام).

- گفتمش آن چه حالت بود؟ گفتم: بلبلان را دیدم که بنالش در آمده بودند از

درخت و کبکان از کوه... (سعدی، ١٣٦٨ هـ، ص ٧٠)

سألته: ما هي الحالة؟ اجاب: رأيت البلابل تغرد **على** الاشجار و الاحجال في

الجبال....

### الزمانية:

- چهل روز خود را گرفتم زمام کادیم از چهل روز گردد تمام

کبحت اهوائی لاریعین یوماً؛ لان الانسان یکمل بعد اربعین یوماً.

### المجازية:

- موج از این بار چنان کشتی طاقت بشکست

که عجب دارم اگر تخته بساحل برود

کسرت الامواج هذه المرّة سفينة الطاقة بحيث اتعجب إن وصلت الالوح الى

الشاطيء.

### ٢٢- التوالي و التعاقب:

فتأتي بين متكررين فتعادلها كلمة «بعد»:

- مردی که وی را حسن محدث گفتند نزدیک امیر مسعود فرستاده بود تاهم

خدمت محدثی کردی و هم گاه از گاه نام پیغام آوردی و بردی. (بیهقی، ١٣٢٤ ق، ص ١٣٥)

ارسل رجلاً يدعى «حسن محدث» الى الامير «مسعود» ليقوم مقام محدث و

یناقل الاخبار حیناً بعد حین.

کردمی کوشکی که تا بودی روزش از روز رونق افزودی

(نظامی، ص ۶۲)

بنیت قصرأ ازداد بهاء يوماً بعد يوم.

دانش طلب و بزرگی آموز تا به نگرند روزت از روز

(نظامی، ۱۳۱۳ ق، ص ۴۵)

اطلب العلم و المجد لينظر اليك يوماً بعد يوم بنظرة احترام و اجلال.

### ۲۳- للحال:

- تهمتت بر انگيخت رخش از شتاب (فردوسي، ۱۳۱۳ ق، ج ۲، ص ۴۳۱)  
أثار «تهمتت» الفرس مسرعاً.

- مرغک آمد سوی او از ناشناخت (نظامی، مخزن الاسرار، ص ۵۳)  
جاء الطير اليه مستكراً.

### ۲۴- الدلالة على النوع:

- امير ابوسهل... وگفته که تاکی از این تدبیرهای خطای تو؟ (بیهقی، ۱۳۲۴ ق، ص ۳۲۲)

الامير ابوسهل... و كان قد قال: الى متى من هذا النوع من التدابير الخاطئة؟

- بهر جا که از این کاهلی، بی دیانتی، ناجوانمردی، زندیقی، اباحتی، منافق  
طبعی بود در این راه آمدند... و خود را بر این قوم بستند.

حيثما كان من هذا التسامح و الكسل و الشرك و اللامروءة و الاباحة تمسكو بها  
ناسيين انفسهم اليهم (إلى الدراويش).



## ٢٥- للفصل و التمييز:

- صبا را ندانی ز عطار تبت زمین را ندانی ز دیبای ششتر

(ناصر خسرو، ١٣٥٣، ص ١٥٠)

لا تعرف الصبا من عطار تبت و لا تفرق بين الارض و الדיباجة التسترية.  
- پس این توان دانست حق را از باطل و نیکو را از زشت و ممکن را از ناممکن.

(بیهقی، ١٣٢٤ ق، ص ١٠١)

فيمكن ان يعرف الحق من الباطل و الحسن من القبح و الممكن من المستحيل.  
- قهرار از لطف داند هر کسی (مولوی، دفتر ٣، ص ٤١٣)  
كل يعرف الغضب من الرفق.

## ٢٦- المجاوزة:

- مرا دونان ز خان و مان براندند گروھی از نماز خویش ساهون

(ناصر خسرو، ص ٣٢٩)

ابعدني عن بيتي لثام ساهون عن صلاتهم.

- ... او را اسیر بخدمت «العزیز بالله» آوردند، از او عفو فرمود.

جیء به اسیراً الى «العزیز بالله»، فعفی عنه.

- چون از «عرفه» دو فرسنگ بگذشتیم، به لب دریا رسیدیم

لما تجاوزنا عن «عرفه» فرسخین (میلین) بلغنا الى شاطئ البحر.

- فرمود تا انگشتی را برگنبد عضد کردند تا هر که تیر از حلقه انگشتی بگذراند

خاتم او را باشد. (سعدی، ١٣٦٨ هـ، ص ١١٣)

أمر ان ينصب الخاتم على قبة القصر قائلاً: من جاوز السهم عن حلقة الخاتم فله

خاتم الملك ذلك.

- حضوری گرهمی خواهی از او غافل مشو حافظ (حافظ، ١٣٨١، ص ١٥).

يا حافظ! اذا تريد حضوراً فلا تغفل عنه.

### ۲۷- المصاحبة:

انس مالک روایت کند که هر که یکسال از نیت درست بانگ نماز کند برای -  
خدای تعالی، روز قیامت او را بر در بهشت بدارند و گویند آن را که خواهی شفاعت  
کن. (ابوالفتح رازی، ۱۳۲۲ ق، ج ۴، ص ۳۷)  
روی «انس مالک» من نادى للصلوة سنة، بنية خالصة لله تعالى فيوقف يوم البعث  
عند باب الجنة مخاطباً: اشفع لمن تريد.

### ۲۸- مرادف «كسرة الاضافة» (كسرة):

وهي التي تأتي بين المضاف والمضاف اليه فلا تترجم في العربية بل نضيف  
الاولى إلى الثاني

- زنيكو سخن به چه اندر جهان بر او آفرين از كهان و مهان

(فردوسي، ۱۳۱۳ ق، ج ۱، ص ۹)

ما هو خير لحلو الكلام من تحسين الكبار والصغار؟

### ۲۹- المقابلة:

- همه راز این کار با من بگویی که من باشم زین غمان چاره جوی

(فردوسي، ۱۳۱۳ ق، ج ۳، ص ۶۴۳)

فبج بجميع اسرار هذا الامر؛ لاني منجيك من هذه الغموم.

- و آنچه اسلاف سلاطین آل سلجوق عدل فرموده‌اند و در انصاف فزوده و

راحت خلق نموده، پیش عدل و انصاف این شاه کاهی از کوهی نماید. (راوندی، ۱۳۳۳

ق، ص ۷۹)

ما ازداد اسلاف السلاطين السلاجقة عدلاً و اراحوا به الناس يكون من انصاف هذا العاهل بمنزل تبين من جبلٍ.

### ٣٠- المقايسة و بيان المنزلة:

- و آن بانگ حيوان بمنزلت نطق است از مردم. (ناصر خسرو، ص ٩)
- صوت الحيوان بمنزلة النطق من الانسان.
- خورشيد شاه از ماكيست همانا كه دشمن است. (الارجاني، ١٣٥٣ ق، ج ٣، ص ١٢٣)
- ما منزلة شمس العاهل مئاً؟ بل عدونا.
- على از من آن منزلت دارد كه هارون از موسى... (ابوالفتح رازي، ١٣٢٢، ج ٤، ص ٤٢)
- و احله محلّ هارون من موسى...

### نتائج البحث:

- لا يعادل «من» الجارة كلمة «از» (az) في جميع الجمل و التراكيب بل يختلف ما يعادلها حسب الفعل او شبهه الذي تتعلق «از» به. فيمكن ان نختار «من» او «عن» أو «ل» أو «في» أو «على» او «ب» او «بعد» عند النقل.
- «التعريف» الذي اعتبره بعض الاساتذة الايرانيين كاحدى استعمالات «از» (خليل خطيب رهبر، دستور زبان فارسي، ص ٨٥) هو نفس «التفضيل» الذي يستعمل في العربية.
- و ما يكون في الفارسية «للتفضيل» (خليل خطيب رهبر، ١٣٤٧ هـ، ص ٨١) هو نفس ما نستعمله في العربية بعنوان «بيان جنس». و هذا مما اخذته الفارسية عن العربية من اساليب الكتابة.
- و ما اعتبره اساتذة الفارسية «تكثريراً في الوصف» هو الذي يدلّ على «النوع» في العربية.
- لا يترجم «از» عندما يرافق اسماء الجهة و دائم الاضافة. بل لا يتصور و لا

يستعمل لها في العربية ما يعادلها:

- چیست یاران طریقت بعد از این تدبیر ما؟ (حافظ، ١٣٨١ هـ، ص ٢٢)  
رفاق العمر! قولوا لي: أفيما كان تدبير؟ (الشورابي، ابراهيم، ٢٠٠٤ م، ص ٩٣).  
نحو:

- عاقلان ديوانه گردند از پی زنجير ما (حافظ، ١٣٨١ هـ، ص ٢٢)  
لجنّ العقلاء اثر اغلال حبّنا.

## المصادر و المراجع:

- ١- احمدي گيوي، حسن؛ دستور زبان فارسي ٢، چاپ ١٤٥، قم، انتشارات فاطمي، ١٣٧٧ ش.
- ٢- الارجاني، فرامرز بن خداداد بن الكاتب؛ سمک عيار، تصحيح: پرويز ناتل خانلري، تهران، ١٣٥٣ هـ.ق.
- ٣- بهار، ملك الشعراء؛ تاريخ سيستان، تهران، ١٣١٤ هـ.ق.
- ٤- اسدي طوسي؛ گرشاسب نامه، تصحيح: حبيب يغمايي، تهران، ١٣١٧ هـ.ق.
- ٥- بيهقي، ابوالفضل محمد بن حسين؛ تاريخ بيهقي، تحقيق: غني و فياض، تهران، ١٣٢٤ ق.
- ٦- حافظ الشيرازي، خواجه شمس الدين محمد؛ ديوانه، چاپ دوم، قم، لوح محفوظ، ١٣٨١ ش.
- ٧- خطيب رهبر، خليل؛ دستور زبان فارسي (حروف ربط و اضافته)، چاپ اول، تهران، انتشارات سعدي، ١٣٦٧ هـ.ش.
- ٨- رازي، ابوالفتح؛ التفسير، تصحيح: الهى قمشه‌اي، تهران، ١٣٢٢ هـ.ق.
- ٩- رازي، ابوالفتح؛ التفسير، تصحيح: شعراني، تهران، ١٣٢٣ هـ.ق.
- ١٠- راوندي، محمد بن علي؛ راحة الصدور و آية السرور، تصحيح: محمد اقبال، تهران، ١٣٣٣ هـ.ق.
- ١١- رودكي، جعفر بن محمد، الديوان، چاپ سوم، تهران، گنجينه، ١٣٨٠ هـ.ش.
- ١٢- سعدي الشيرازي؛ گلستان، چاپ پنجم، تهران، مروى، ١٣٦٨ هـ.ش.
- ١٣- الشورابي، ابراهيم امين؛ أغاني شيراز، الطبعة الاولى، طهران، المشرق للثقافة و النشر (فجر الاسلام)، ١٤٢٥ هـ.ق / ٢٠٠٤ م.
- ١٤- فردوسي، ابوالقاسم؛ شاهنامه، تصحيح: عباس اقبال و مجتبي مينوى و سعيد نفيسى، تهران، ١٣١٣ هـ.ق.
- ١٥- گرديزي؛ زين الاخبار، تهران، ١٣٢٧ هـ.ق.

- ۱۶- مولوي، جلال الدين محمد بلخي؛ مثنوي، گنجينه، تهران، ۱۳۷۴ هـ
- ۱۷- ناصر خسرو؛ ديوان، تصحيح: مجتبی مینوی و مهدي محقق، تهران، ۱۳۵۳.
- ۱۸- نظامي عروضي، احمد بن عمر بن علي؛ چهار مقاله، تصحيح: محمد معين، تهران، ۲۳۴۱ ش.
- ۱۹- نظامي گنجوي؛ لیلی و مجنون، تصحيح و حید دستگردی، تهران، ۱۳۱۳ هـ ق.
- ۲۰- و صاف الحضرة، اديب عبدالله؛ تاريخ و صاف، تهران، ۱۳۳۸ هـ